

وحید بهبهانی و اندیشه‌های ابتکاری وی در علم اصول

سعید رزمجو

واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

این مقاله از سه بخش اصلی تشکیل شده است. بخش نخست به شرح حال و بررسی زندگانی وحید بهبهانی و نیز ویژگی بارز ایشان و همچنین فعالیت‌های علمی و فرهنگی، آثار و تالیفات و شاگردان وی اختصاص یافته است. در بخش دوم به طور اجمال ریشه‌های تاریخی دو تفکر اجتهادی و حدیث گرایی یا اخباریگری مورد بررسی قرار گرفته و آراء و نظریات اختلافی بین این دو تفکر، مورد نقد و تحقیق واقع شده است. در بخش پایانی، اندیشه‌ها و نظریات اصولی وحید بهبهانی ارائه و بررسی شده است. این نظریه‌ها به طور عمده از مجموعه آرای اصولی ایشان مندرج در کتاب «الفوائد الحائریه» اقتباس شده است تا ارزش علمی این اثر درخشان بیش از پیش آشکار گردد.

این مقاله سعی دارد تا در حد بضاعت نگارنده آن اولاً به بحث و بررسی پیرامون زندگی پرخیز و برکت اسطرره اجتهاد و سرآمد مجتهدان یعنی آقا وحید بهبهانی پرداخته و سپس با بررسی اجمالی راجع به جایگاه فقه و فقاہت در شیعه و گذری بر فراز و نشیب‌های تاریخی آن، بتواند تحقیقی در دو مکتب اجتهادی و اخباریگری شیعه داشته باشد، و پس از آن با بررسی نقاط قوت و ضعف این دو طریقه، کوشش نماید تا از این رهگذر چهره شفاف‌تری از نهضت و جنبش فکری وحید بهبهانی ارائه نماید. ثانیاً با طرح آراء و نظریات اصولی این وحید دهر، بتواند

اهمیت وجود ایشان و ارزش نظریات وی را که در حدّ خود انقلابی در پاره‌ای از مباحث اصولی به شمار می‌رود، به منصفه ظهور رساند.

زندگی نامه و حید بهبهانی

نام وی محمد باقر بن محمد اکمل و معروف است به وحید بهبهانی و محقق ثالث و علامه ثانی و استاد اکبر، که لقب اخیر در نزد فقها و دانشمندان اسلامی پس از وی، شایعتر است. به ایشان به لفظ مطلق، آقا نیز می‌گفتند. زیرا «آقا یا آغا که کلمه‌ای ترکی - مغولی است، در فارسی به معنی بزرگ، سید، مولی و از این قبیل معانی به کار می‌رود».^(۱)

«این لفظ در صدر اعلام شخصیه بعضی از اکابر، واقع و بلکه گاهی اسم و یا جزو اسامی ایشان گردیده است»^(۲)

«مانند خاندان بهبهانی که رجال این سلسله همگی به خاطر شهرت و معروفیت وحید بهبهانی، نام آقا را اسم خانوادگی خویش قرار داده‌اند».^(۳)

سبب شهرت و امتیاز ویژه ایشان، آن است که با مبارزات و تلاشهای خستگی‌ناپذیری که در طول حیات خویش برای احیای ارزشهای فقه و اصول و مکتب اجتهادی انجام داده، به راستی تاریخ دو قرن اخیر را مهون خویش ساخته است.

«از آن جناب، تعبیر به مؤسس بهبهانی نیز می‌کنند، زیرا ترویج علم اصول در زمان او واقع شد. در حالی که قبل از وی عالم فقه و فقاہت تحت سیطره و نفوذ اخباریان قرار داشت».^(۴) او با برهم زدن تشکیلات و تفوق عقاید و آراء اخباریها جانی تازه در کالبد فقه و اصول دمید و اعتبار واقعی آنرا، بدان بازگردانید. وحید بهبهانی با مجاهدات فراوان خود در این زمینه و همچنین تربیت و معرفی شاگردانی

۱- دایرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲- مدرس، میرزا محمد علی: ریحانة الادب، ج ۱، ص ۵۱.

۳- دایرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۳۵.

۴- تنکابنی، محمد بن سلیمان: تذکرة العلماء، ص ۱۳۷.

بزرگ به عالم اسلام که تا امروز هم هر مجتهد و مرجع تقلیدی با واسطه یا بی واسطه از شاگردان آن بزرگوار به حساب می‌آید، به حقیقت سرآمد تمام اصولیین و مجتهدان در دویست سال گذشته به شمار می‌رود.

درباره او آمده است: «از مشاهیر علمای بهبهان یکی آقا باقر بهبهانی اعلی‌الله مقامه می‌باشد. اصل آن بزرگوار از اصفهان بوده در مائة دوازدهم هجری به بهبهان رفتند و چندی در آنجا مشغول تدریس بودند»^(۱).

در تاریخ ولادت وحید بهبهانی اختلاف نظر به چشم می‌خورد و سالهای ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ هجری به عنوان سال ولادت وی ذکر شده است. شیخ آقا بزرگ تهرانی می‌نویسد:

«المولود فی (۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ ه. ق.) و المتوفی بالحائر الشریف فی (۱۲۰۶ ه. ق.)»^(۲)

و در این باره بروجردی گوید:

مجدد المذهب فی الثانی عشر	والبهبهانی معلم البشر
فبان للمیلاد کنه الغیب ^(۳)	أزاح کلّ شبهة وریب

که لفظ کنه الغیب، عدد ۱۱۱۸ را به دست می‌دهد.

اما در این میان قول نوه دانشمند ایشان یعنی آقا احمد که در کتاب خود *مرآت الاحوال جهان نما* بیان کرده قابل قبول تر است. چه ایشان از هر کس به آقا نزدیکتر بوده و در ضبط تاریخ خاندان خود نهایت دقت و تحقیق را به خرج داده است. ایشان در این باب آورده: «تولد آن جناب در اصفهان سنه ۱۱۱۷ بوده است.» بنابراین به نظر می‌رسد از میان این سه تاریخ همان ۱۱۱۷ ق. که آقا احمد ضبط فرموده اند صحیحتر و دقیقتر باشد.

وحید بهبهانی در اصفهان متولد شد ولی به خاطر اقامت طولانی در شهر

۱- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان: *مرآت البلدان*، ج ۱، ص ۳۰۸.

۲- تهرانی، شیخ آقابزرگ: *مصفی المقال فی مصفی علم الرجال*، ص ۸۶.

۳- *ریحانة الادب*، ج ۱، ص ۵۱.

بهبهان و نسبتی که با آنجا پیدا کرده معروف به بهبهانی شده است. ایشان از نظر خانواده و نسب بسیار شریف و گران قدر و با عظمت بوده است. چه برطبق مدارک موجود پدر ایشان یعنی محمد اکمل بن محمد صالح اصفهانی از نوادگان شیخ مفید بوده و از دانشمندان و علمای بنام عصر خویش به شمار می رفته است. در این مورد آمده است:

«والد ماجدش از فضایی اهل علم و تلمیذ ملامیرزا شیروانی و علامه مجلسی و شیخ جعفر قاضی است»^(۱).

همچنین مادر وحید بهبهانی بانوی محترمه‌ای بوده که اصل و نسب کریمی داشته است. وی نوه فقیه بزرگوار ملا صالح مازندرانی، داماد مجلسی اول، بوده است. درباره وی آورده اند:

«والده اش دختر آقا نورالدین پسر جناب ملامحمد صالح مازندرانی و عالمه جلیله آمنه بیگم بنت مجلسی اول است. لهذا استاد اکبر مذکور، از مجلسی اول به جد و از ثانی به خال تعبیر می فرماید»^(۲).

باری همان طور که گذشت، وحید بهبهانی در شهر اصفهان به دنیا آمده و تا زمان فوت پدرش در همانجا اقامت می کند. وی مراحل اولیه درس و تحصیل خود را نزد پدر و احیاناً عمه خود می گذراند.

در سن ۱۸ سالگی یعنی سال ۱۱۳۵ ه. ق. اصفهان را ترک نموده عازم عتبات عالیات می شود. در این باره آورده اند: «وحید بهبهانی در سال (۱۱۱۸ ه) در اصفهان زاده شد و در آنجا رشد نمود و سپس به همراه پدرش به بهبهان انتقال یافت»^(۳).

این مطلب نمی تواند مقرون به صحّت باشد، زیرا به استناد منابع معتبر ایشان در اوان جوانی به همراه سایر برادران اصفهان را به قصد نجف اشرف ترک می کند.

۱- قمی، حاج شیخ عباس: هدیه الاحباب، ص ۱۱۴.

۲- همانجا.

۳- شاهرودی، حاج نورالدین: المرجعیة الدینیة و مراجع الامامیة، ص ۹۵.

ظاهراً یکی از علل ترک اصفهان از سوی خاندان وحید بهبهانی بروز حادثه‌ای بوده که موجب آشفتگی اوضاع اجتماعی و باعث ناامنی شده بوده است که دقیقاً نمی‌توان گفت این حادثه، آیا حمله افغانها و تسلط ایشان بر این شهر و سایر مناطق بوده یا احیاناً واقعه دیگری در کار بوده است.

البته با مراجعه به متون تاریخی که متذکر حادثه حمله افغانها به اصفهان شده‌اند، احتمال این که این حادثه، همان محاصره شهر اصفهان و سقوط آن به دست محمود افغان باشد، قوی به نظر می‌رسد.

وحید بهبهانی پس از عزیمت از اصفهان به نجف اشرف وارد شده و در آن شهر اقامت می‌گزیند. او در حالی که جوانی هیجده ساله و پرشور بوده با جدیت تمام مشغول کسب علم و دانش اعم از علوم معقول و منقول می‌شود و با استعداد سرشاری که داشته است نردبان تعالی و ترقی را به سرعت طی می‌نماید. وی فقه و اصول را نزد عالم ربّانی سید صدرالدین رضوی قمی^(۱) و فلسفه و حکمت را نزد سید محمد طباطبایی بروجردی فرا می‌گیرد. وحید بهبهانی در حالی در درس استادان نامی خود در نجف اشرف زانو بر زمین می‌نهد که سابق بر آن علوم چندی را در مقدمات نزد پدر بزرگوار خود و نیز عمه فاضله‌اش کسب کرده بوده است. شاهد آن نوشته میرزا محمد تنکابنی است، وی آورده که: «او از شاگردان پدر خود ملامحمد اکمل، عالم و در زهد و تقوا وحید ایام بوده... مؤلف کتاب گوید روزی به کتابخانه شهید ثالث حاجی ملامحمد تقی رفتم. آن جناب برایم حکایت کرد که چون کتاب فواید آقا را به اصفهان بردند و به نظر علمای اصفهان رسید، گفتند مؤلف این کتاب گویا در نزد زن درس خوانده است. پس چون این حکایت را برای آقا نقل کردند آقا فرمود که راست گفته‌اند زیرا که من تا سیوطی و حاشیه را نزد عمه‌ام درس خواندم»^(۲).

وحید بهبهانی با خصوصیات بارزی که داشته چنان ارج و قربی نزد استاد

۱- تهرانی، شیخ آغابزرگ: طبقات اعلام الشیعة، الکرام البررة، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲- تنکابنی، میرزا محمد: قصص العلماء، صص ۱۵۷ و ۱۵۹.

خود سید محمد طباطبایی بروجردی پیدا می‌نماید که وی دخترش را به نکاح وحید بهبهانی در می‌آورد. حاصل این ازدواج، تولد فرزند بزرگ آقا، به نام آقامحمدعلی بوده که خود از افراد برجسته و دارای شرح حالی مطول است.

وحید بهبهانی پس از توقف چندین ساله در نجف اشرف و استفاده از درس استادانی که نام ایشان گذشت، به شهر بهبهان عزیمت می‌کند و در حدود سی سال در آنجا رحل اقامت می‌افکند.^(۱)

این که چرا ایشان از بین شهرهای ایران، بهبهان را برای اقامت برمی‌گزیند به درستی معلوم نیست ولی با تجزیه و تحلیل اوضاع و شرایط آن زمان به نظر می‌رسد حداقل سه عامل در این انتخاب مؤثر بوده است:

اول این که شهر بهبهان یکی از پایگاه‌های اصلی و مراکز عمده اخبارین به شمار می‌رفته است و علمای معروفی از ایشان از جمله شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی بحرینی و شیخ احمد بحرانی پدر صاحب حدائق ساکن آن شهر بوده‌اند. از این رو یکی از عوامل مؤثر در گرایش وحید بهبهانی به اقامت در شهر بهبهان می‌تواند این باشد که در حقیقت حضور وی در بهبهان به منزله حضور در یکی از خطوط مقدم عرصه مبارزه با اخباری‌گری و اخبارین که از اهداف بلند علمی و فرهنگی وی به حساب می‌آمده، بوده است.

دلیل دیگر او بر انتخاب شهر بهبهان برای اقامت می‌تواند سابقه حضور خویشان و بستگانش در این شهر باشد که با واسطه یابی واسطه مقدمات اقامت وی را در آن شهر فراهم آورده بودند.

سومین دلیل از نظر درجه اهمیت در انتخاب شهر بهبهان را می‌توان وجود زمینه‌های مناسب و بستر فراهم برای انجام فعالیت‌های علمی و فرهنگی در این شهر دانست.

وحید بهبهانی پس از استقرار در بهبهان هدایت دینی مردم را برعهده می‌گیرد. وی با تشکیل جلسات درس و بحث از یک سو و پرداختن به امر تألیف و

تصنیف از سوی دیگر، مبارزه جدی خود را با مسلک اخباری‌گری آغاز می‌کند. وجود آثار علمی ارزشمند و کتابهای متعددی که به‌طور عمده در ردّ و نقد نظریات اخباریین از سوی وی به منصفه ظهور رسیده دلیل این مدعاست.

بر اثر این فعالیتهای مستمر و خستگی‌ناپذیر بیشتر مردم آن سامان که تا پیش از این، گرایش اخباری داشته و مقلد و دنبال‌رو شیخ یوسف بحرانی (صاحب حدائق) بودند، تغییر رویه داده و مقلد وحید بهبهانی شده و بدین ترتیب به مکتب اجتهادی و اصولی‌گرایش پیدا کردند. وحید بهبهانی در این شهر بار دیگر ازدواج و همسر اختیار می‌کند.

در این باره نوشته‌اند: «در مائه دوازدهم هجری به بهبهان رفتند و چندی در آن جا مشغول تدریس بودند. خواجه عزیز کدخدای بهبهان دختر خود را به حبالة او درآورد».^(۱)

حاصل این نکاح تولد دومین پسر آقا به نام عبدالحسین بود که بعدها در شهر همدان مقیم شده و هدایت دینی مردم آن سامان را برعهده می‌گیرد.^(۲) علاوه بر این پسر، دختری نیز حاصل آمده که بعداً به همسری صاحب ریاض در می‌آید. به هر حال وحید بهبهانی پس از سی سال اقامت در آن شهر و ارائه خدمات شایان توجه به اسلام و مسلمین، تصمیم به ترک آن دیار می‌گیرد. وی اینک کربلا را بر می‌گزیند. در حقیقت به نظر می‌رسد رفتن به کربلا در نظر وحید بهبهانی یک وظیفه شرعی بوده است، زیرا آن ناحیه در آن زمان به مانند سایر شهرهای اسلامی از جمله نجف اشرف، عرصه تاخت و تاز تفکرات اخباریین بوده است. تنکابنی در این باره آورده است:

«... ترویج علم اصول در زمان او بیشتر شد و قبل از او اخباریین تسلطی داشتند، به طوری که ایشان در زیر زمینها مشغول تدریس اصول بودند و چند دفعه او را از عتبات عالیات بیرون کردند. آخر الامر آن جناب بر ایشان غلبه کرده و معاصر

۱- مرآت البلدان، ج ۱، ص ۳۰۸.

۲- بسطامی، نوروزعلی: فردوس التواریخ، ص ۹۶.

با صاحب حدائق بوده است. وقتی به دیدن صاحب حدائق رفت و گفت که من امام (ع) را در خواب دیدم، به من امر فرمود که ناخنهای خود را بگیر، من چنین تعبیر کردم که مراد غلبه کردن بر اخباریین است، آمده ام تا با تو مجادله و مباحثه کنم. الحاصل اخباریین را مستأصل ساخت»^(۱).

کربلای آن زمان تحت سیطره و نفوذ علمی و معنوی شیخ یوسف بحرانی معروف به صاحب حدائق بود. ورود وحید بهبهانی به کربلا زمینه‌های مناسبی را فراهم ساخت تا این دو تن به رویارویی علمی با یکدیگر برخاسته و با برگزاری جلسات متعدد و مطول از مباحثات علمی، آمادگی لازم را برای تقویت و اثبات قول حق فراهم آورند. توفیق وحید بهبهانی در منکوب کردن حریف و برچیدن بساط اخباریین را می‌توان مرهون سه عامل اساسی دانست:

اول: این که وحید بهبهانی بنابر نقل وارده از نوه فاضله‌اش، در اوایل فعالیت علمی خود در نجف اشرف دارای تمایلات و گرایشهای اخباری بوده است ولی بعداً به دلیل وجود اشکالات و ضعفهای موجود در این مسلک، آن را رها ساخته و مکتب اجتهادی و اصولی را برمی‌گزیند. بنابراین وی تسلط لازم و اطلاعات کافی را برای ابراز عقیده مخالف با این طریقه داشته است.

دوم: این که وحید بهبهانی در حالی به کربلا وارد شده بساط علمی و فرهنگی خود را گسترانید که تجربه سالیان سال مبارزه علیه اخباریین را توشه خود نموده و آن را از بهبهان به کربلا انتقال داده بود.

سوم: این که وجود شیخ یوسف بحرانی به عنوان سردمدار اخباریین برای وحید بهبهانی نعمتی به حساب می‌آمد، زیرا او برخلاف اسلاف تندرو خود همچون محمد امین استرآبادی صاحب *فوائد مدنیّه* و یا شیخ عبدالله بن حاج صالح سماهیجی بحرینی، فردی معتدل و میانه‌رو بوده است. وی با واقع‌بینی خاصی حرکات خصمانه و حملات افراطی اخباریین علیه مجتهدین و مکتب اصولی و اجتهادی را به باد انتقاد گرفته و آنها را نکوهش کرده است. آقای علی

دوانی در این باره می‌نویسد:

«صاحب حدائق که خود از علمای اخباری است در کتاب *لؤلؤة البحرين* ضمن ترجمه وی (ملا امین استرآبادی) می‌نویسد: ملا محمد امین استرآبادی نخستین کسی است که باب طعن و بدگویی نسبت به مجتهدان را گشوده و فرقه ناجیه را به دو دسته، اخباری و مجتهد تقسیم کرد. و در کتاب خود فوائد مدنیّه مجتهدان را به طرز زنده‌ای مورد سرزنش قرار داده بلکه آنها را مخرب دین دانسته است. کاری نابجا کرده و راه صواب نپیموده. چه از این راه فساد عظیمی تولید می‌شود. و ما به اندازه لازم در کتاب *الدرر النجفیة* و حدائق فساد آن را توضیح داده‌ایم.»^(۱)

بدین ترتیب صاحب حدائق که فرد طراز اول اخباریین بود با ملایمت و مراقبتی که از خود نشان داد، زمینه غلبه و موفقیت وحید بهبهانی را بیش از پیش فراهم ساخت؛ از جمله این که در بحثهای علمی طولانی با وی شرکت جست و به گفت‌وگو می‌پرداخت و هر جا لازم می‌دید با نظر وحید بهبهانی همراهی می‌نمود و نیز این که بر خلاف وحید اجازه می‌داد شاگردان و مریدانش، هم در درس و بحث وحید شرکت نموده و هم پشت سر او اقامه نماز نمایند و آخر الامر نیز وصیت کرد که بر جنازه او وحید بهبهانی نماز بخواند. تمامی این اقدامات در کنار فعالیت‌های مستمر و بی‌وقفه علمی و فرهنگی وحید بهبهانی موقعیت مناسبی را فراهم نمود تا ریشه‌های تفکر اخباری خشکانیده شود و عرصه رهبری علمی، دینی و معنوی جهان تشیع به دست باکفایت مجتهدان و رهروان مکتب اجتهادی و اصول‌گرایی بیفتد.

دوره زندگی پربرتک و مشحون از تلاش و کوشش و فراز و نشیب وحید بهبهانی قریب بر نود سال گردید. ایشان در اواخر عمر بر اثر کهولت سن و ضعف، کرسیهای درس و بحث را به شاگردان مبرز خود وا گذاشت. «از جمله شاگردش بحرالعلوم را به نجف اشرف مأمور نموده و به دامادش صاحب ریاض دستور داد که

در کربلا تدریس نماید»^(۱).

با این همه برای این که از وظیفه تدریس و تعلیم دست نکشیده باشد و از فضیلت آن محروم نماند و نیز به خاطر ترغیب علما و تشویق پویندگان علم و دانش، به تدریس شرح لمعه اکتفا نموده و به همین قدر تبرک می جست. لذا شاگردان دوره آخر عمرایشان از باب تیمن به درس آن جناب می رفتند و استفاده کلی را از شاگردان دوره اول آقا می بردند.^(۲)

در تاریخ وفات و طول مدت زندگانی ایشان اقوال مختلفی وارد شده است. برخی مدت عمر ایشان را نود و سه سال آورده اند.^(۳) و عده ای نود و قریب به نود سال را ذکر کرده اند. در تاریخ فوتشان سالهای ۱۲۰۵^(۴) و ۱۲۰۶^(۵) و ۱۲۰۸^(۶) قرا نوشته اند. ولی به نظر می رسد تاریخ صحیح همان ۱۲۰۵ ق باشد. زیرا علی دوانی به گفته نوه ایشان آقا احمد استناد جسته که با عنایت به قرابت وی به آقا صحیح ترین قول به نظر می رسد و در این باره آورده است:

«آقا احمد در کتاب *مرآت الاحوال* می نویسد: عمرشان قریب نود سال بود. و در بیست و نهم شوال ۱۲۰۵ هجری وفات یافت و والد این فقیر (یعنی آقا محمد علی فرزند بزرگ آقا) در تاریخ فوت آن جناب گفته است: رفتی زدنی باقر علم».^(۷) که عدد ۱۲۰۵ را نشان می دهد.

باری بدین گونه عالمی بزرگوار و استوانه ای وزین که شیعه برای همیشه تاریخ، مرهون مجاهدات و تلاشهای خستگی ناپذیر او خواهد بود پس از نود سال عمر پربرکت در کربلای معلی بدرود حیات گفت و در رواق حضرت اباعبدالله

۱- وحید بهبهانی، ص ۲۵۳. ۲- همان جا.

۳- اعتماد السلطنة: تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۴۱۶.

۴- اعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۲۴.

۵- مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال، ص ۸۶.

۶- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن: فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۴۷۷.

۷- وحید بهبهانی، ص ۲۱۶.

الحسین(ع)، پایین پای شهدا چهره در نقاب خاک کشید.

شاگردان وحید بهبهانی

با نگاهی هر چند گذرا به فهرست علمای برجسته و دانشمندان فرهیخته قرنهای دوازدهم و سیزدهم به خوبی معلوم می‌شود که اکثر ایشان یا شاگرد وحید بهبهانی و یا شاگرد شاگرد ایشان بوده‌اند. بنابراین بدون این که اغراقی در میان باشد، هم‌نوا با نویسنده نجوم السماء باید اذعان داشت که سلسله تمامی مشاهیر علمای اسلام پس از ایشان به ایشان منتهی و ختم می‌گردد. برخی از علما و دانشمندی که افتخار شاگردی وحید بهبهانی را داشته‌اند عبارتند از:

سید محمد مهدی طباطبایی، بحرالعلوم (۱۲۱۲ ق)^(۱)

شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء^(۲)

سید علی طباطبایی (صاحب ریاض)^(۳)

میرزا ابوالقاسم قمی (۱۲۳۱ ق)^(۴)

سید محسن اعرجی (۱۲۴۰ ق)^(۵)

ملا مهدی نراقی (۱۲۰۹ ق)^(۶)

میرزا محمد مهدی یا میرزا مهدی مجتهد مشهدی:^(۷)

شیخ اسدالله کاظمی (صاحب مقابس الانوار)^(۸)

سید جواد عاملی (۱۲۲۶ ق)، صاحب مفتاح الكرامه:^(۹)

علاوه بر دانشمندی که نام ایشان در زمره شاگردان گذشت، تعداد قابل

۱- تاریخ فقه و فقها، ص ۲۵۳. ۲- دایرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳- تاریخ فقه و فقها، ص ۲۵۳. ۴- همان، ص ۲۵۴.

۵- وحید بهبهانی، ص ۲۰۶. ۶- همان، ص ۲۰۷.

۷- بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲-۱۳-۱۴، ص ۷.

۸- وحید بهبهانی، ص ۲۱۵. ۹- تاریخ فقه و فقها، ص ۲۵۶.

توجه دیگری نیز هستند که از باب رعایت اختصار از آوردن نام ایشان که بالغ بر سی تن می شوند خودداری می گردد. البته باید دانست اینها همه شاگردان مستقیم و بلاواسطه وحیدبهبهانی هستند و چنانچه بخواهیم از شاگردان باواسطه آقا فهرستی ارائه دهیم از حوصله این بحث خارج می شود. زیرا اغلب مراجع طراز اول و فقها و مجتهدین بزرگ بعد از زمان وحید تا عصر حاضر شاگردان با واسطه ایشان به حساب آمده و از این روست که وحیدبهبهانی به حق، استاد کل همه استادان در دو قرن گذشته است.

آثار و تألیفات وحید بهبهانی

با مطالعه شخصیت علمی آقا و بررسی ابعاد مختلف در آراء و اندیشه های ایشان به خوبی روشن می شود که وی با احاطه علمی خود از یک طرف و تسلط به قلم از سوی دیگر آثار مفید و سودمندی را به زبان عربی و فارسی به جهان تشیع علی الخصوص در آن برهه حساس عرضه داشته اند.

در تعداد تألیفات و آثار باقی مانده از وحیدبهبهانی اختلاف نظر به چشم می خورد. از جمله آمده است: «او مصنفات ارزشمند و رساله های زیادی دارد که پر از نظریات عمیق و افکار بلند می باشد. برخی از ایشان می گویند که آثار وی نزدیک به شصت رساله و کتاب است. ولی من فهرست آنها را که به خط شریف خود او در پشت بعضی از تصانیفش در کتابخانه سید محمد علی سبزواری دیدم، تعدادشان به ۴۴ کتاب و رساله محدود می شد و البته شاید پس از این دست نوشته، تألیفات دیگری نیز داشته است تا عدد تألیفاتش نزدیک به ۶۰ اثر رسیده باشد.»^(۱)

برخی از نویسندگان آثار بر جای مانده از وی را تابیش از هفتاد اثر نام برده و عناوین آنها را فهرست نموده اند، لکن در این جا برای پرهیز از اطاله کلام صرفاً به ذکر عناوین آثار مهم و معروفتر ایشان بسنده می کنیم. این عناوین عبارت است از:

- **فوائد حائریه در اصول فقه.**

۱- طبقات اعلام الشیعة، الکرام البررة، ج ۱، ص ۱۷۳.

- فوائد ملحقة به فوائد حائریه در اصول فقه. این دو کتاب را فوائد قدیمه و جدیده نیز می‌گویند. (۱)
- حاشیه بر کتاب مدارک از طهارت تا آخر صلوة.
- شرح مفاتیح الفقه ملامحسن فیض.
- حاشیه بر معالم الاصول. (۲)
- حاشیه دیگری بر معالم.
- حاشیه بر دیباچه مفاتیح فیض مشتمل بر چهار مبحث. (۳)
- رساله الاجتهاد و الاخبار که در سال ۱۱۵۵ ق. تألیف شده است.
- تعلیقات بر رجال میرزا محمد استرآبادی (نهج المقال) معروف به رجال کبیر.
- فوائد رجالیه
- رساله‌ای در حجّیت استصحاب و اقسام آن و اقوالی که در آن است.
- رساله‌ای در اصل براءت و تفصیل و اقسام آن و نظریاتی که در این باره هست.
- حاشیه بر کتاب وافی.
- حاشیه بر مسالک.
- حاشیه تهذیب.
- حاشیه بر شرح قواعد.
- حاشیه بر کتاب ذخیره تا کتاب صوم.
- حاشیه بر شرح ارشاد مقدّس اردبیلی از اول مستأجر تا آخر کتاب. (۴)
- حاشیه بر منتهی المقال رجال ابوعلی شاگرد خود.
- حاشیه بر قوانین الاصول میرزای قمی.
- حاشیه بر کافی.

۱- الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۳۰.

۲- همان جا.

۳- اعلمی حائری، شیخ محمد حسین: دائرة المعارف الشیعیة العامة، ج ۱، ص ۳۳۲.

۴- دائرة المعارف الشیعیة العامة، ج ۱، ص ۳۳۲.

آشنایی با اصول‌گرایی و اخباری‌گری

موضوع فقه و فقهات و افتاء و مفتی هنوز چند ده‌سالی از صدر اسلام یعنی مراحل اولیه ظهور و بروز خود فاصله نگرفته بود که در نحوه وصول به حکم شرعی و کیفیت بهره‌برداری از منابع احکام بین دانشمندان اسلامی و متخصصان این فن اختلاف نظر پدید آمده و برای این مقصد (دستیابی به تکلیف شرعی) دو راه متفاوت از هم پدیدار شد. زیرا عده‌ای در استنباط حکم شرعی فقط به ظواهر نصوص اکتفا نموده و از آن تجاوز نمی‌کردند و دسته دیگر به رأی و اجتهاد نیز اعتماد داشته و از آن بهره می‌جستند.

بدیهی است ظهور و بروز این اختلاف در اهل سنت مقدم بر عالم تشیع بود، زیرا شیعه تا زمان حضور ائمه معصومین (ع) با رجوع به ایشان چندان مشکلی در دانستن وظایف شرعی خود نداشت. به هر حال همان‌طور که گذشت دسته نخست به سبب اعتماد صرف بر ظواهر نصوص و حدیث به اهل حدیث شهرت یافتند و دسته دوم معروف به اهل رأی شدند. به اهل حدیث عناوین دیگری نیز اطلاق می‌شد مانند «سنّی، اخباری، محدّث، اثری، نصّی، حرفی، ظاهری و حشوی» (۱)، (۲)

به موازات این افتراق نظر در اهل سنت، در تشیع نیز دو گروه مجتهدین و محدثین یا اخباریین به تدریج خطوط و مواضع روشنتری از خود نشان می‌دادند. بر اهل فن پوشیده نیست که «فقهای شیعه در زمان ائمه معصومین (ع) در واقع همان ناقلین حدیث بوده‌اند که هیچ‌گاه در احادیث دخل و تصرف نداشته‌اند ولی با این حال از این جهت که دارای قوه فهم و استنباط خاصی بوده‌اند می‌توان بر ایشان

۱- الحشویة او الحشویة: طائفة من اصحاب الحدیث تمسکوا بالظواهر. لقبوا بهذا اللقب لاحتمالهم کلّ حشو روی من الاحادیث المتناقضة. (معجم الفرق الاسلامیة، شریف یحیی الامین، ص ۲۱).

۲- الجابری، علی حسین: الفكر السلفی عند الشیعة الاثنا عشریة، ص ۴۸.

عنوان فقیه را اطلاق نمود».^(۱)

در این دوره کتابهایی نیز در فقه تألیف شد که حاوی روایات منقول از ائمه هدی (ع) بود و از آنها استفاده‌های فقهی می‌شد. پس از آن و در حدود غیبت کبری (یعنی اواسط نیمه اول قرن چهارم تا نیمه اول قرن پنجم) دوره محدثان آغاز می‌شود. رهبران این دوره که از بزرگترین محدثان و فقهای شیعه امامیه محسوب می‌شوند، غالباً در دو شهر مهم مذهبی و فرهنگی آن زمان یعنی قم و ری، نسبت به تهذیب و تنقیح و تنظیم حدیث شیعه همت گماشتند و اصول منابع فقه شیعه در این عصر تألیف گردید. در این دوره نیز کتابهای متعدد و مهمی از جمله *مفئدة* و *هدایة* نوشته شد که در آنها نیز صرفاً به مسائلی اکتفا شده که در نصوص به آنها تعرض شده است و نشانی از احتجاج، مخصوصاً احتجاجات عقلی وجود ندارد. بنابراین برخلاف کتبی که در دوره‌های بعد تألیف شده است، کتب فقهی این دوره صرفاً حاوی فروعی است که در روایات وارد شده است با همان مضامین و غالباً با همان تعبیرات، لکن اسناد روایات در آنها حذف گردیده است.^(۲)

مقارن با آغاز دوره محدثین شیعه یعنی حدود شروع غیبت کبری به وسیله قدیمین یعنی ابن ابی عقیل عمّانی، معاصر کلینی (۳۲۹ ق) و ابن جنید اسکافی (۳۸۱ ق) عصر اجتهاد آغاز شده و پس از قریب به یک قرن و نیم استمرار آن، در زمان شیخ مفید (۴۱۳ ق) و شاگرد او، سید مرتضی (۴۳۶ ق) نضج گرفت. در این زمان برای نخستین بار به دست دانشمندان شیعه امامیه مسائل فقهی از نصوص استخراج و تحقیق و تنقیح شد و فروعی که درباره آن نصی وارد نشده بود، از اصول کلی استنباط گردید. این جا بود که آثار رأی و اجتهاد در فقه شیعه پدیدار شده و موجب گردید که این برهه را آغاز دوره اجتهاد نام نهند.

با مطالعه آثار این دوره به ویژه آثار سید مرتضی، حقیقت این امر کاملاً آشکار می‌شود. او کسی است که کتاب *الذریعة الی اصول الشریعة* را تصنیف کرده است. این کتاب دوره کامل علم اصول فقه است که در شیعه مستقلاً نگاشته شد و بدین

۱- تاریخ فقه و فقهها: ص ۱۱۹.

۲- همان، ص ۱۲۴ به بعد.

خاطر اهمیتش بر کسی پوشیده نیست.^(۱) با شروع دوره اجتهاد و ظهور مجتهدان و فقیهان بزرگی چون شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی اندیشه حدیث‌گرایی تحت الشعاع قرار گرفت و ستاره آن در نیمه اول قرن پنجم بی‌فروغ گردید.

توفیق مدرسه‌ای که شیخ مفید و خلفای صالحش آن را بنا نهادند در این بود که از یک طرف برای عقل‌اهمیت خاص و جایگاه رفیعی قائل بودند به طوری که معتقد بودند اگر حدیثی مخالف احکام عقل باشد مردود است، و از طرف دیگر مخالف سرسخت بهره‌گیری از رأی شخصی و قیاس در استنباط احکام فقهی (یعنی آنچه که علمای عامه عمل می‌کردند) بودند و این مشی در حقیقت راه سومی تلقی می‌شد که نه اسیر جمود و افراط حدیث‌گرایی شده و نه گرفتار تفریط و بی‌مبالاتی قائلین به اجتهاد به رأی و قیاس بود. در این شیوه از اجتهاد، بین اخبار متعارض جمع شد و از به‌کارگیری اخبار آحاد عاری از قراین صحت خودداری شده و با تدوین اصول فقه، عملاً فقه جدیدی پایه‌گذاری گردید.^(۲)

مدرسه و مکتب اجتهادی علی‌رغم فرازونشیب‌های چندی که در طول یک دوره طولانی (از قرن چهارم تا یازدهم) بر خود دید همواره یکه‌تاز عرصه فقه و فقاهت بود تا این که از اواخر قرن دهم هجری و اوایل قرن یازدهم با از دست رفتن نشاط علمی در مجتهدان و فقها و عارض شدن ضعف بر ایشان، زمینه‌های طرح دوباره حدیث‌گرایی، ولی این‌بار با گرایشهای افراطی فراهم آمد. به عبارتی آن ستاره‌ای که با طلوع خورشید مکتب اجتهاد بی‌فروغ گردیده بود اینک با غروب این خورشید کم‌کم در آسمان علم و اندیشه مدارس شیعه با خصوصیات ویژه‌ای ظاهر می‌شد.

گرایش اخباری و امین‌استرآبادی

این گرایش نو در قرن یازدهم به دست شیخ محمدامین استرآبادی متوفای ۱۰۳۶ ق. مؤلف کتاب الفوائد المدنیة تحقق یافت و مبنای آن بی‌نیازی جستن از

۱- تاریخ فقه و فقها، ص ۱۲۴، به بعد.

۲- همان، ص ۱۴۰.

قواعد عقلی و عدم لزوم بهره‌گیری از علم اصول در شناخت و استنباط احکام شرعی بود. این رویکرد و گرایش جدید در مقابل مکتب ریشه‌دار اصولی که در فقه شیعه حکم فرما بود، به اخباریه مشهور شد. علی‌رغم این که امین استرآبادی تلاش زیادی نمود برای این گرایش، سابقه تاریخی که تا عصر صدوقین و فقهای صدر امتداد داشته باشد، بتراشد ولی روشن است که این گرایش با عنایت به خصوصیات تند و افراطی آن انطباق کاملی بر سوابق حدیث‌گرایی در شیعه نداشته و گرایشی جدید در فقه و فقهات به شمار می‌رود. به هر حال چیزی نمانده بود که این پدیده ظهور یافته در قرن یازدهم در اجتهاد شیعه شکاف ایجاد نماید و تنها عامل بازدارنده آن ایستادگی فقها و اصولیین در مقابل این تفکر و دفاع از نهاد و سرشت عقلی علم اصول در برابر آرای بی‌بهره بود که به تدریج می‌رفت تاثیرگذاری علم اصول بر متون فقهی شیعه را دچار ضعف و نهایتاً انحطاط نماید.

به نظر می‌رسد آنچه به عنوان عامل و انگیزه اصلی در ظهور این مکتب و بروز این تفکر نقش داشته است ترس از اعتماد بیش از حد به عنصر عقل و دورشدن از نصوص شرعی بوده است. همان‌طور که این واقعه در مکتب «رأی» در اهل سنت اتفاق افتاد. به گونه‌ای که اعتماد به رأی آنها را به تدریج به سوی قیاس و استحسان و استنباط احکام الهی از امثال این منابع ظنی کشانید. البته معلوم است که امین استرآبادی و بزرگان اخباری بعد از او در این ترس و احتیاط، غلو کرده‌اند، به طوری که این امر آنها را به موضع سلبی نسبت به عقل و ملازمات عقلیه و تشکیک در حجیت احکام عقلی رسانید.

به هر حال حرکت علمی اخباری‌گری توسعه یافته و مباحث آن به سبب تلاشهای زیاد مؤسس آن یعنی امین استرآبادی به حوزه‌های درس و بحث و متون علمی شیعه راه یافت. امین استرآبادی از نظر علمی شخصیتی قوی بود و در مباحثات و مجادلات علمی دقت‌های لازم را به کار می‌بست؛ به طوری که معارضات و مناقشات وی سالیان سال فقهای شیعه را به خود مشغول داشته و آنها را در مبارزه‌ای داخل کرد که پیش از آن و در طول تاریخ علمی شیعه سابقه‌ای نداشت. گاهی این منازعه و مبارزه چنان از اعتدال خارج می‌شد که بیم آن می‌رفت شکاف

عمیقی در عالم تشیع به وجود آید.

البته بعید نیست که عامل سیاسی نیز در عمق بخشیدن و گسترش این چالش در عالم تشیع تأثیر گذار بوده است. با این توجیه و تحلیل که شاهان و سلاطین صفوی از یک طرف برای استفاده از نفوذ مردمی علما و فقها به ایشان میدان داده و از آنها در مراکز حساس حکومت بهره می جستند و از طرف دیگر گاهی احساس خطر می کردند تا مبدا نفوذ و اعتبار مردمی علما علیه تخت و تاج خودشان به کار بسته شود. لذا به نظر می رسد به طور نامحسوس آتش بیار این معرکه می شدند و حتی گاهی آن را از حوزه یک منازعه علمی و مجادله فکری خارج می ساختند تا با ایجاد آشوب و بلوا و تفرقه بین جامعه شیعه نفوذ علما را به طور کنترل شده در اختیار خود داشته باشند.^(۱)

اما نهایت امر با اراده و مشیت الهی آنچه بر اثر این حرکت واقع شد، برای علم اصول خیر بود. و این دست و پنجه نرم کردن علمی طرف های درگیر، فرصتهای خوبی برای رشد و تکامل و باروری این علم فراهم آورد.

تحول علم اصول بعد از امین استرآبادی

پس از معرکه علمی و فکری که امین استرآبادی آن را به راه انداخت، فحول و علمای بزرگی در علم اصول ظاهر شدند. این عده با سعی و تلاش وافر کوشیدند تا با تحقیقات جدید این علم را غنی ساخته و بنای آن را مستحکم نمایند و ضمن قانونمند نمودن آن، در روشهای مباحثاتی اش، تغییراتی اساسی ایجاد نمایند.

این حرکت علمی که تعدادی از علما بدان اقدام و قیام نمودند، نقش بزرگی در بازگردانیدن حیات و نشاط به مباحث اصولی داشت؛ گرچه نتوانست باعث ریشه کن شدن نگرش اخباری بشود و اخباری گری علی رغم ظهور اصولیین بزرگ در عالم تشیع برای مدت طولانی در موضع خود باقی مانده و باقوت تمام در میدان فقه و اجتهاد جولان می داد. تا اینکه طومار این تفکر به دست با کفایت فقیه بزرگ

وحید بهبهانی در هم پیچیده شد. البته باید اذعان داشت علمای بزرگی که قبل از وحید آمدند و دست به تحقیق و تألیف در علم اصول زدند، نقش بزرگی در پختگی و توان مدرسه وحید بهبهانی و در پی آن شیخ انصاری داشته‌اند. علمایی همچون حسین بن رفیع الدین معروف به سلطان العلماء (۱۰۶۴ ق)، فاضل تونی (۱۰۷۱ ق)، سیدحسن خوانساری (۱۰۹۸ ق) و محقق شیروانی (۱۰۹۹ ق). گفتنی است تحقیقاتی که در این مدت از زمان یعنی از زمان ظهور مدرسه امین استرآبادی تا ظهور مدرسه وحید به دست اصولیون مذکور انجام شد، تأثیرات قوی و مستقیمی در شفاف کردن و قانونمند ساختن تفکر اصولی در مکتب وحید و مکتب شیخ انصاری داشته است و در حقیقت این دو مکتب و مدرسه وام‌دار آن مجاهدات علمی خستگی‌ناپذیر می‌باشند.^(۱)

بررسی اختلاف آراء و نظریات در دو مکتب

در این که مواضع مورد اختلاف مکتب اجتهادی و مسلک اخباری کجاست، چه تعداد است و شامل چه مباحثی می‌شود، نظر یکسانی وجود ندارد. عده‌ای تفاوت‌های زیادی را بین دو طریقه قائل شده‌اند و عدد این مواضع را تا حدود ۹۰ مورد آورده‌اند. برخی را عقیده بر آن است که اولاً بسیاری از این موارد بازگشت به چند مورد خاصّ نموده و ثانیاً تعدّد موارد، بیشتر ساخته و پرداخته خود اخباریان بوده و از سوی آنها نشر و انتشار یافته‌است تا از این رهگذر بر عمق اندیشه مسلک اخباری افزوده و حوزه و میدان عمل آن را وسیعتر از آنچه هست بنمایانند. در همین مورد دکتر ابوالقاسم گرجی به نقل قول از صاحب کتاب *الدرر النجفیه*، تعداد موارد از وجوه فرق را، هشت مورد بیان داشته است^(۲) که در این جا آنها را با افزودن سه مورد دیگر آورده و فهرست وار ارائه می‌نماییم:

- ۱- مجتهد، اجتهاد را واجب کفایی می‌داند، ولی اخباری آن را حرام می‌داند.
- ۲- مجتهد معتقد است هیچ کس جز مجتهد جامع شرایط به مقام صدور

۱- مقدمه الفوائد الحائریة، ص ۳۶.

۲- گرجی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقها، ص ۲۴۰.

فتوی و فهم حدیث نمی‌رسد و برای رسیدن به مقام اجتهاد علوم متعددی را باید فراگیرد، ولی اخباری غیر از شناختن اصطلاح ائمه (ع)، سایر علوم را لازم نمی‌داند.

۳- مجتهد عقیده دارد در عدم دسترسی به علم، برای وصول به واقع باید از ظن مجتهد پیروی نمود و ظن وی چون متکی به ادله علمی و آیات و اخبار می‌باشد به منزله علم و قطع است. ولی اخباری مدعی است که باید در تمام موارد، علم و قطع به واقع پیدا نمود.

۴- در مکتب اجتهادی ادله احکام عبارت است از: کتاب، سنت، عقل و اجماع، ولی در مسلک اخباری فقط کتاب و سنت بلکه برخی از ایشان فقط سنت را دلیل می‌دانند.

۵- مجتهد برخلاف اخباری، عقل را در درک حسن و قبح اشیاء حجّت می‌داند.

۶- در نزد مجتهد، اصل اباحه حجّت است، ولی اخباری آن را حجّت نمی‌داند. بلکه اصل حظر را حجّت می‌شناسد.

۷- اخباری مدعی است که اخبار کتب چهارگانه قطعی الصدور است و نیازی به کاربرد علم رجال نیست ولی اصولی کار برد علم رجال را در صحّت و سقم احادیث ضروری می‌داند.

۸- مجتهد ظواهر کتاب را حجّت می‌داند، ولی اخباری حجّت آن را قبول ندارد.

۹- مجتهد در مقام تعارض بین دلیل عقلی و نقلی، دلیل عقلی را مقدم می‌دارد، ولی عالم اخباری عکس این را عقیده دارد.

۱۰- اخباری بر خلاف مجتهد، خبر واحد را به علت این که مفید قطع و یقین نیست، حجّت نمی‌داند.^(۱)

۱۱- مجتهد به اجماع هرگاه از نوع اجماع محصل باشد تمسک می‌نماید، ولی اخباری حجّت آن را نفی می‌نماید.

اینک برای نمونه به دو وجه از وجوه اختلاف بین مکتب اجتهادی و مسلک اخباری اشاره شده و پس از تبیین و توضیح مختصر به نقد و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

اول: ضرورت علم اصول فقه

اخباریان در نفی علم اصول فقه استدلال می‌کنند به این که:

- ۱- علم اصول فقه پس از زمان ائمه (ع) به وجود آمده است (و مخترع آن اهل سنت‌اند و بنابراین تمسک به آن پیروی و تقلید از اهل سنت به شمار می‌رود).
- ۲- راویان حدیث با اصول فقه آشنا نبودند، در حالی که احادیث را نقل و به آن عمل می‌کردند. از طرفی ائمه (ع) نه تنها آنان را انکار نکردند، بلکه تقریر آنان بر ما ثابت شده است. «و اگر فقه به قواعد اصولی نیاز داشته باشد لازم می‌آید که اصحاب ائمه (ع)، فقیه نبوده باشند. زیرا مسائل این علم در شیعه پس از غیبت کبری به وجود آمده است»^(۱).
- ۳- استفاده و کاربرد این علم، سبب می‌شود که نصوص مذهب، اهمیت خود را از دست بدهد.^(۲)

اصولیین در پاسخ استدلال‌ات مطرح شده می‌گویند:

- ۱- واضع این علم، اهل سنت نیستند. زیرا مقصود از وضع علم اصول، اگر تأسیس و اختراع باشد نسبت آن به شخص یا گروهی درست نیست چون علم اصول دارای انواعی از مسائل است که به زبان، ادب، علوم عقلی، بنای عقلا و شارع مربوط می‌شود. در این صورت باید تأسیس و اختراع آن را به اهل زبان، عقل، عقلا و شارع نسبت داد نه به شخصی چون شافعی یا هرکس دیگر. و اگر مقصود از وضع علم اصول، کشف و تبیین و یا کاربرد قواعد اصولی در استنباط احکام باشد، این امر از صدر اسلام خصوصاً پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) جریان داشته است و باب

۱- گرجی، ابوالقاسم: مقالات حقوقی، ص ۱۳۶.

۲- همان مأخذ.

اجتهاد و تمسک به قواعد اصولی برای استنباط احکام مفتوح بوده و صحابه و تابعین و فقها پیوسته در استنباطات خود ولو به طور ارتکازی به این قواعد استناد می‌جستند.^(۱)

۲- دانسته شد همه مسائل علم اصول، پس از عصر ائمه (ع) به وجود نیامده؛ زیرا مسائلی چون: حکم مالانص فیہ، تعارض ادله، قیاس، استحسان، استصحاب، ناسخ و منسوخ، عام و خاص و بسیاری دیگر که در احادیث ما ذکر شده است، نشان می‌دهد که قسمتی از مسائل علم اصول به نحوی در زمان حضور معصومین (ع) و حسب احتیاج آن زمان موجود بوده است.

۳- به کار بستن قواعد اصولی، ملازم نفی فقاہت اصحاب ائمه (ع) نیست؛ زیرا دوری از زمان نصوص و عدم دسترسی به معصوم (ع) است که ما را تا این اندازه به علم اصول نیازمند ساخته است. بنابراین اهل سنت از همان آغاز دوران خلافت به این علم احتیاج پیدا کردند و شیعه پس از غیبت کبری؛ بنابراین هم اصحاب ائمه (ع) فقیه بوده‌اند و هم ما به علم اصول نیازمند هستیم.^(۲)

۴- کاربرد اصول فقه موجب کم‌ارزش شدن نصوص نخواهد شد، زیرا هدف از قواعد اصولی این نیست که در مقابل ادله قطعی، ادله دیگری برای استنباط تراشیده شود. بلکه هدف این است که به وسیله این قواعد بتوان نیروی استنباط احکام از کتاب و سنت و احیاناً سایر ادله را به دست آورد.

دوم: دلیل عقلی در میان مجتهد و اخباری

سخنان اخباریان در باب اعتماد به عنصر عقلی در اجتهاد آن‌چنان پریشان است که محقق خراسانی گوید:^(۳) بعید نیست که مقصود اخباریان در این باب یکی از دو امر باشد، دو امری که یکی کبروی و دیگری صغروی است، امر کبروی منع ملازمه است میان حکم عقل و حکم شرع. یعنی عدم قبول ملازمه میان آن دو و امر

۱- مقالات حقوقی، ص ۱۳۶.

۲- همان.

۳- خراسانی، شیخ محمد کاظم: کفایة الاصول، ص ۳۱۱.

صغروی این که آنان تشکیک کرده‌اند در این که کسی بتواند از مقدمات عقلی به نتیجه قطعی دسترسی پیدا کند بلکه نتیجه آن مقدمات جز احکامی ظنی نیست. از این رو خراسانی معتقد است که گفته‌های اخباریان به خصوص در کتاب *فوائد المدنیة* دلیلی بر این گرایش سلبی آنان نسبت به عقل ارائه نکرده است.

آصفی گوید: (۱) اگر دانشمندان اخباری از یک سونظریه حاکم و مشهور مکتب مجتهدین را در فرق میان ظن و رأی به دقت بررسی کرده بودند و از سوی دیگر فرق میان ظن و حکم قطعی عقل را که در مکتب اصولیین وجود دارد مورد توجه قرار می‌دادند، چنین نهمتی را به مجتهدین روا نمی‌داشتند. زیرا اصولیین برای اثبات احکام شرعی به حجّت، یعنی دلیلی که متعلقش را به طور قطع ثابت کند معتقد هستند خواه آن دلیل به خودی خود حجّت باشد چون علم و قطع، یا حجّیت عرضی داشته باشد چون امارات ظنی که خود ذاتاً حجّت نیستند بلکه دلیل قطعی حجّیت آنها را اثبات کرده است (و از این رو به آنها دلیل علمی (نه علم) گفته می‌شود) و این که گفتیم حجّیت قطع ذاتی است به این معنی است که دست تشریح نمی‌تواند آن را حجّت گرداند که این تحصیل حاصل است، یا سلب حجّیت کند که این تناقض حقیقی یا تناقض در نظر قاطع است. پس شارع نمی‌تواند نفیاً و اثباتاً در قطع قاطع تصرف کند. زیرا قطع مثلاً علم به این که اکنون روز است، انکشاف مقطوع به است (یعنی روز) در نظر قاطع و چیزی که این چنین باشد به خودی خود واقع را در دسترس قاطع قرار داده، و واقع به خودی خود ثابت و حاصل گردیده است. بنابراین اگر جعل اثباتی از طرف شارع بر آن عارض گردد تحصیل حاصل است، چنان که سلب و انکار آن نیز برای کسی که قطع به چیزی پیدا کرده بی معنی است. ولی طرق و امارات خود حجّت نیستند و اگر یک دلیل قطعی حجّیت آنها را برای ما اثبات نمی‌کرد هرگز آنها را حجّت نمی‌دانستیم. پس حجّیت آنها بر پایه یک قاعده عقلی است که می‌گوید «کل ما بالعرض لابد ان ینتهی الی ما بالذات»، حجّیت عرضی امارات منتهی می‌شود به حجّیتی که به خودی خود و

بالذات حجّت است که قبلاً بیان شد.

و روشن است که از لوازم حجّیت عقلی، منجز بودن و معذّر بودن است. بنابراین عقل حکم می‌کند به حسن عقاب عبد، بر فرض مخالفت کردن وی با حجّت در جایی که حجّت به واقع اصابت نماید. همان‌طور که حکم می‌کند به قبح عقاب عبد، در فرض موافقت او با حجّت، چه حجّت به واقع اصابت کند و چه اصابت ننماید. و این قضایا از بدیهیات علم اصول است. و راهی برای مناقشه در آن نیست و ادلّه عقلی بر این امر بدیهی دلالت دارد.

اما «رأی» که ظنّ را مستند قرار می‌دهد نه حجّت ذاتی و یا حجّتی که مجعول از طرف شارع باشد، جایگاهی در استنباط ندارد.

و اگر اخباریین این بدیهی بودن را در حجّیت، به خوبی درک کرده بودند، چنین شکاف و شقاقی در اجتهاد ایجاد نمی‌شد و اختلاف بین اصولیین و اخباریین، از اختلاف در صغری یعنی اختلاف در قیام حجّت و عدم آن، فراتر نمی‌رفت. نه این که در اصل حجّیت احکام عقلی و ملازمه آن با شرع در فرض وقوع و حصول آن، تشکیک گردد.

به هر حال این موضع، همان نقطه اصلی اختلاف بین اصولیین و اخباریین می‌باشد.^(۱)

بررسی اندیشه‌های ابتکاری و حید بهبهانی در اصول فقه

در این جا سعی می‌کنیم مهمترین نظریات اصولی و حید بهبهانی را که در کتاب ارزشمند خود یعنی *الفوائد الحائریه* آورده به اختصار ذکر کنیم تا ارزش علمی این اثر درخشان بیش از پیش آشکار گردد. این کتاب در حقیقت جزو مهمترین فتوحات علمی معاصر در علم اصول به شمار می‌رود که اهمیتش از تأثیر و نقش آن در آراء اصولی و افکار اصولیین پس از حید بیشتر معلوم می‌گردد. به هر حال مهمترین نظریات وی بدین شرح است:

تفاوت بین امارات و اصول: به نظر می‌رسد که پایه‌گذاری نظریهٔ فرق‌گذاران بین امارات و اصول به وحید بهبهانی باز می‌گردد و اصولیین پیش از وی بین این دو نوع از حجّت و دلیل فرقی نمی‌گذاشته‌اند. کما این که فقهای مذاهب اربعه تا این زمان نیز بین امارات و اصول تفاوتی قائل نشده و آن دو را یکجا در بحث ادله و حجج مندرج می‌نمایند.

شیخ انصاری در آغاز مقصد سوم از کتاب ارزشمند *فرائد الاصول* آورده است که تمییز بین امارات و اصول و نام‌گذاری امارات به ادله اجتهادی و اصول به ادله فقهی از وحید بهبهانی است.^(۱)

شاید مناسبی که سبب شده امارات و طرق همچون خبر واحد، اجماع و شهرت به ادله اجتهادی تعبیر شود و اصول از قبیل برائت، اشتغال، تخییر و استصحاب ادله فقهی نامیده شود، آن چیزی باشد که در تعریف اجتهاد و تعریف فقه آمده است. زیرا درباره اجتهاد گفته شده مراد از آن تحصیل ظنّ به حکم شرعی است و نیز در تعریف فقه آمده که فقه علم به حکم شرعی می‌باشد.

به هر حال ظاهراً به نظر می‌رسد فکر و اندیشه‌ای چنین خاص دربارهٔ اصول و فرق‌گذاری بین آن و بین امارات برای نخستین بار در ذهن وحید بهبهانی تبلور یافته باشد. زیرا او دریافت که ادله شرعی که به حکم شرعی (اعم از واقعی و ظاهری) منجر می‌شوند، دو گونه‌اند: دسته‌ای از آنها به کار مجتهد می‌آیند برای رسیدن به احکام الهی واقعی و کشف از آنها همانند سنت، اجماع و شهرت و مجموعهٔ طرق و اماراتی که کاشفیت از واقع دارند (حال فرقی نمی‌کند که آنچه از این طریق کشف می‌شود مطابق با واقع باشد یا نباشد). و دسته دیگر در امتداد طولی دسته اول قرار می‌گیرند. و مکلف آنها را در هنگام جهل به حکم شرعی واقعی به کار می‌گیرد برای وصول به وظایف شرعی‌ای که برای جاهل مقرر شده است. به مانند برائت که در ظرف شک در تکلیف و احتیاط که در صورت شک در مکلف به تقریر یافته است.

بنابراین دلیلی چون براءت و یا احتیاط بر چیزی بیشتر از محدوده وظیفه‌ای که برای جاهل به هنگام شک در تکلیف و شک در مکلف به مقرر گردیده، دلالت نمی‌کنند. و در این موضع، مکلف نمی‌تواند خالی بودن واقع را از تکلیف در جای شک در تکلیف و یا ثبوت حکم شرعی را در مورد شک در مکلف به، ادعا نماید. بلکه براءت و احتیاط صرفاً دو وظیفه عملی هستند که مکلف را در هنگام جهل نسبت به حکم و شک بدان، از تحیر و تردید خارج می‌نمایند. از این رو وحید بهبهانی از دسته اول ادله به ادله اجتهادی و دسته دوم به ادله فقهاتی تعبیر نموده است.

و از این که گفته شد رابطه دسته نخست با دسته دوم از ادله مزبور، رابطه طولی است و نه عرضی، معلوم می‌شود که تا زمانی که مکلف امکان استخدام و به کارگیری ادله اجتهادی را داشته باشد نوبت به کاربرد ادله فقهاتی نمی‌رسد. فلذا می‌گوییم ادله اجتهادی همواره بر ادله فقهاتی تقدم دارند. البته لازم به ذکر است که در طول بیانات وحید بهبهانی در فواید قدیمه و جدیده، توضیح دقیقی راجع به مقدم داشتن ادله اجتهادی بر ادله فقهاتی از ایشان دریافت نشد. بلکه ظاهراً نخستین کسی که توانست بین موارد کاربرد ادله اجتهادی و ادله فقهاتی تفکیک نماید و رابطه بین این دو را قانونمند گرداند، شیخ انصاری است. وی توفیق یافت با مقدم داشتن ادله اجتهادی بر فقهاتی و تقدم دادن برخی از ادله فقهاتی بر بعضی دیگر و تنظیم این بخش از علم اصول بر این اساس، روشی نوین و بنیانی تازه را ابداع نماید که تا امروز نیز همچنان پای بر جا مانده است.

تقسیمات شک: در مباحث قدیمی اصول برای شک عنوان خاص و باب معینی مطرح نبوده است تا چه رسد به این که بخشی از این علم معطوف به این مباحث باشد. ولی در علم اصول جدید سطح وسیع و گسترده‌ای از مباحث به شک و آثار مترتب بر آن اختصاص یافته است. لازم به توضیح است که وحید بهبهانی مؤسس تقسیمات شک و تنظیم آن به شک در تکلیف و شک در مکلف به می‌باشد و تردیدی نیست که علم اصول جدید آثار علمی مترتب بر این تقسیم‌بندی را مدیون وی می‌باشد. از طرفی باید دانست که نخستین کسی که مباحث شک را به صورت

علمی تنظیم و آن را به روش جدید ارائه کرد شیخ انصاری است، همان‌طور که وی پیشقراول طرح مباحث عقلی شامل قطع، ظنّ و شکّ می‌باشد و تمامی تحقیقات و نظریات جدید پیرامون این مباحث در ادامه مجاهدات علمی شیخ در کتاب **فرائد الاصول** و پس از وی به عمل آمده است.

به هر حال وحید بهبهانی شک را به دو قسم تقسیم می‌نماید:

۱- شک در تکلیف

۲- شک در مکلف‌به

به دنبال این تقسیم وظیفه عملی عقلی را که وحید بهبهانی برای هر یک از این دو قسم استنباط می‌نماید بدین شرح است:

۱- براءت عقلی در موضوع شک در تکلیف، به موجب قاعده عقلی قبح

عقاب بلا بیان.

۲- اشتغال و احتیاط در موضع شک در مکلف‌به، به موجب قاعده عقلی

اشتغال یقینی، براءت یقینی طلب می‌کند.

اقسام شک: وحید بهبهانی روشن ساخت که شک مکلف از جهت متعلق یک

نوع نیست بلکه دو نوع است که یکی به تکلیف و دیگری به مکلف‌به تعلق دارد و اشتباه بین این دو به اشتباه مبنایی بزرگی منجر می‌شود و عقل در هر یک از این دو، حکمی دارد که با دیگری فرق می‌کند. زیرا در مورد شک در تکلیف، حکم عقل براءت و در مورد شک در مکلف‌به، حکم عقل اشتغال ذمه و احتیاط می‌باشد. و چه بسا علت تمسک اخباریین به احتیاط در شبهه حکمیّه تحریمیّه، عدم تشخیص و تمییز دقیق بین موارد شک در تکلیف و شک در مکلف‌به باشد.

وحید بهبهانی بیان نموده که برای حکم عقل در مورد شک در تکلیف

قاعده‌ای وجود دارد که همان قبح عقاب بلا بیان است و همواره بدین قاعده در موارد شک در تکلیف استناد کرده است؛ کما این که در مورد شک در مکلف‌به به قاعده اشتغال یقینی فراغ یقینی طلب می‌کند استناد جسته و آن را به کار گرفته است. و هر کس بعد از وحید آمده، به همین سبک و روش در اصول عملیّه، راه پیموده است.

وی در فوائد قدیمه خود می‌فرماید: بین مقام ثبوت تکلیف و مقام خروج از عهده تکلیف ثابت فرق است. زیرا به صرف احتمال، تکلیف بر مجتهد و مقلد او ثابت نمی‌شود به خاطر این که اصل، برائت ذمه است مگر تکلیف ثابت شده و حجّت تمام گردد لذا تا حجّت تمام نشود اصلاً مؤاخذه‌ای در کار نیست و مطلقاً در انجام و یا ترک فعل، قبّحی نخواهد بود. اما درباره مقام خروج از عهده تکلیف باید دانست که هرگاه، ذمه مشغول گردید، به ناچار یقین در تحصیل برائت از آن لازم است. و بر این مطلب اجماع و اخبار وارده دلالت داشته و نیز از راه عقل و نقل و آیات قرآن و اخبار متواتر و اجماع جمیع مسلمین بر وجوب اطاعت از شارع ثابت می‌گردد. زیرا روشن است که معنای اطاعت شارع، انجام دادن اوامر اوست به طور قطع؛ فلذا صرف احتمال و ظنّ به انجام اوامر در این مسأله کفایت نمی‌کند، زیرا ظنّ به اتیان با نفس اتیان تفاوت دارد.

بنابراین از آنچه ذکر شد معلوم می‌شود که اگر کسی یقین حاصل کرد که بر عهده او نماز واجبی است که فوت گردیده ولی بطور معین نمی‌داند که آن نماز، ظهر است یا صبح و یامی داند که بر عهده اش فریضه‌ای بار شده ولی نمی‌داند که آیا آن فریضه‌ای است فائته و یا فریضه‌ای که وقت آن باقی است؛ در این جا بر او واجب است که تمامی آن موارد را به جای آورد تا امثال تحقق یابد. (۱)

اما نکته‌ای که در این مبحث اهمیت دارد آن است که باید بتوان بین موارد شکّ در تکلیف و شکّ در مکلفّ به علی‌الخصوص در مصادیقی که بین این دو شکّ مشتبّه می‌شوند، تمییز داده و آن دو را از یکدیگر تفکیک کرد. بنابر این باید با دقت نظر ملاک‌هایی را در نظر گرفت تا همواره با وجود آنها بتوان موارد برائت را از موارد احتیاط جدا کرد. لذا برای حصول چنین ملاک‌هایی ضرورت دارد اقسام مختلف شکّ به طور دقیق مورد بررسی و امعان نظر قرار گیرد. در چنین دقت نظری اقسام چهارگانه شکّ به شرح زیر به دست می‌آید:

۱- شکّ در اصل تکلیف که همان الزام و حکم به ایجاب یا تحریم است.

۲- شکّ در متعلق تکلیف، مانند نماز و زکات و شرب خمر که به آنها یک حکم الزامی به ایجاب یا تحریم تعلق گرفته است.

۳- شکّ در متعلّق متعلّق^(۱) (موضوع)، مانند خمر در حکم به تحریم شرب خمر و یا سکه طلا و نقره و غلات و چارپایان در حکم وجوب زکات در آنها.

۴- شکّ در شروط عام یا شروط خاص، شروط عام مانند بلوغ و عقل و شروط خاص تکلیف مثل استطاعت مالی در حج.

تنجیز علم اجمالی در بیان وحید بهبهانی: وحید بهبهانی در الفوائد الحائریة درباره تنجیز علم اجمالی در دو محور بحث می‌کند. یک مورد درجایی که اطراف علم اجمالی در دایره کوچک و محدودی محصور باشد. و دیگر جایی که اطراف علم غیر محصوره بوده و در دایره وسیعی واقع باشد. آنگاه در قسم اول قائل به تنجیز علم اجمالی شده ولی نسبت به قسم دوم آن را نفی می‌کند.

به نظر وی علم اجمالی در مورد نخست علت است برای حرمت مخالفت قطعی، کما این که علت است یا مقتضی است برای وجوب موافقت قطعی. و این بحث عمیق را بر پایه‌های علمی عقلی محکمی استوار می‌سازد. ایشان می‌فرماید: آگاه باش که عدّه‌ای از مجتهدان در اشتباه موضوع حکم بین محصور و غیر محصور فرق گذاشته‌اند و در مورد اول به منع حکم کرده‌اند. بنابراین که حکم نمودن به حلیّت مجموع، مستلزم حکم به حلیّت آنچه که قطعاً بر ما حرام است، می‌باشد. و یا مستلزم حکم نمودن به طهارت آنچه که قطعاً نجس است، خواهد بود. مانند دو ظرف یا دو لباس مشتبه (که نمی‌دانیم به‌طور معین کدام یک از آن دو نجس می‌باشد). و اگر حکم نماییم که یکی از آن حرام یا نجس است، این ترجیح بلا مرجح

۱- گاه فضلاً بین موضوع حکم و متعلق آن اشتباه می‌کنند و هر یک را به جای دیگری به کار می‌گیرند. حال این که موضوع حکم مجموعه چیزهایی است که فعلیّت حکم بدانها وابسته است، مثلاً در وجوب حج، وجود مکلف مستطیع، موضوع حکم است. زیرا فعلیّت وجوب حج متوقف بر اوست اما متعلق حکم، فعلی است که انجام دادن آن از مکلف خواسته شده است، مثل روزه که متعلق حکم می‌باشد. (دکتر علیرضا فیض: مبادی فقه و اصول، ص ۳۷۶).

شرعی می‌باشد.

فرق بین شبهه محصوره و غیر محصوره این است که در محصوره امکان اجتناب از تمام اطراف شبهه به طوری که حرج منفی لازم نیاید، وجود دارد لذا اجتناب واجب است. در حالی که در شبهه محصوره چنین نیست و به همین جهت اجتناب نیز لازم نمی‌باشد. به عبارتی دیگر حرمت و نجاست دو تکلیفی هستند که امثال آنها واجب است. پس در هر موضعی از جمله شبهه محصوره که امکان امثال با ترک جمیع احتمالات و اطراف وجود داشته باشد، چنین تکلیفی تحقق می‌یابد. و در هر موضع که به جهت میسر نبودن ترک و نیز عدم وجود ترجیح شرعی، امثال ممکن نباشد، تکلیفی هم محقق نمی‌شود.

همان‌طور که گذشت این بحث عمیق از مباحث اصول را وحید بهبهانی مطرح می‌نماید و از آن سخن رانده و آن را به اقسام مختلف تقسیم می‌کند و راجع به حکم هر قسم به روش علمی دقیق بحث می‌نماید. و این سرآغاز کاری بود که وحید بهبهانی پیشقراول آن و نهایتاً شیخ انصاری ادامه دهنده آن بود و در تکمیل آن سخت کوشید و باعث تحوّل در نظریات اصولی جدید گردید.^(۱)

وظیفه عقلی مکلف به هنگام شک در تکلیف: در این که وظیفه مکلف در وقت شک در تکلیف، تمسک به برائت است، تردیدی وجود ندارد. نهایتاً اختلافی که بین اصولیین مطرح است، در مصدر این وظیفه می‌باشد که آیا شرع است یا شرع و عقل می‌باشد. وحید بهبهانی نظریه دوم را پذیرفته و با آن همراهی نموده است. بنابراین آنچه در این جا قابل ذکر است، بحث از وظیفه عقلی برای مکلف در هنگام شک در تکلیف و ارائه نظریه وحید بهبهانی در این باره است. روشن است برائتی که به حکم عقل در این قسم از شک جاری می‌شود، در اصطلاح علمای اصول برائت عقلی نامیده می‌شود. در مقابل برائت شرعی که به موجب ادله شرعی، در وقت شک در تکلیف به برائت حکم می‌شود. تا قبل از وحید بهبهانی اصولیون برای تقریر نظریه برائت عقلی تعبیراتی را به کار گرفته و از قواعدی بهره می‌جستند که

کم و بیش خالی از مناقضه نبوده است. ولی ایشان با تکیه بر قاعده عقلی «قبیح عقاب بلا بیان» توفیق یافت نظریه براءت عقلی را به روشی کاملاً علمی و فنی تثبیت نماید. و شاید بتوان گفت مبارزه فکری وحید بهبهانی علیه مکتب اخباری در پی طرح این قالب و روش عقلی وی برای اثبات اصالة البرائة بوده است.

وحید بهبهانی در *الفوائد* می‌فرماید: آگاه باش که مجتهدین در شبهه حکمیة و شبهه موضوعیه قائل به براءت شده‌اند. و دلیل ایشان حکم عقل به قبیح تکلیف و مؤاخذه است مادامی که بیانی نباشد.

لازم به ذکر است که شیخ انصاری این قاعده را از قضایای بدیهی شمرده است که هیچ‌یک از عقلا در آن شک نمی‌کند. و به همین جهت، یعنی بداهت و وضوحش، آن را بی‌نیاز از استدلال می‌داند.

وظیفه عقلی مکلف در وقت شک در مکلف به: وظیفه مکلف در هنگام شک در مکلف به، برخلاف موضع شک در تکلیف، احتیاط است. و این یک وظیفه عقلی است که مورد اتفاق اصولیون و اخباریون می‌باشد. و با قاعده عقلی معروف «اشتغال ذمه یقینی، براءت یقینی طلب می‌کند» ثابت می‌شود. این قاعده، یک قاعده عقلی مستحکم است که مجالی برای تردید و تشکیک در آن وجود ندارد.

این قاعده عقلی را در این حد از وضوح و ظهور برای نخستین بار در عبارات وحید بهبهانی می‌یابیم. آن‌گاه به دنبال وی علمای اصول و مخصوصاً شیخ انصاری بر پختگی استفاده از آن افزوده و مجالات و محل‌های کاربرد آن را مورد بررسی و دقت نظر قرار داده‌اند. لکن به هر حال کلمات وحید بهبهانی در *الفوائد* سرچشمه و منشأ اولیه‌ای است که علمای اصول در شرح و تفصیل قاعده مذکور از آن الهام گرفته‌اند.^(۱) ایشان در تقریر این قاعده آورده است:

تکلیف به مجمل صحیح است هرگاه امثال امر با اتیان احتمالاتی که در نتیجه آن اتیان مکلف به به صورت یقینی یا عرفی تحقق می‌یابد، میسر باشد. مانند وجوب اجتناب از دو ظرفی که مشتبه شده و قضا نمودن واجب که فراموش گردیده

است، مانند خمس و غیر آن. پس در این هنگام اتیان آن از باب مقدمه تعیین می‌یابد. و نیز این‌که اشتغال ذمه به آن احتمالات یقینی است فلذا برائت یقینی نیز بر انجام تمامی آن احتمالات توقف دارد. و از طرفی مکلف، به اطاعت و امتثال امر فرا خوانده شده است و او ممثل شمرده نمی‌شود مگر این‌که تمامی احتمالات را به‌جای آورد. زیرا بدون انجام تمام موارد برائت ذمه مکلف به نحو احتمالی است و این برائت احتمالی نزد علما قطعاً کفایت نمی‌کند.^(۱)

